



روزی که بابک خرم‌دین کشته شد!

بابک خرم‌دین چهارم ژانویه سال ۸۳۸ مسیحی به دستور معتصم خلیفه‌ی عباسی با بریدن تدریجی دست‌ها و پاهایش کشته شد و سپس باقیمانده‌ی کالبد بیچان او را مدت‌ها در بیرون شهر سامره به دار آویختند.

در آن هنگام و در شمال ایران هم‌زمان دو مبارز میهن پرست به نام‌های بابک خرم‌دین و مازیار بنای مبارزه با حکومت بغداد را گذاشته بودند. پیروان بابک پیراهن سرخ رنگ بر تن می‌کردند و به «سرخها» سرخ‌جامگان، «خرمیان» یا خرم‌دینان معروف بودند. در آن زمان اکثریت آذرآبادگانی‌ها که بابک از میان آنان برخاسته بود، پیرو آئین نیاکان خود (زرتشت بزرگ) بودند. تا زمان شاه اسمعیل صفوی، همین پانصد سال پیش نیز بسیاری از مردم شمال ارس و حکمران آنان "شروانشاه" زرتشتی بودند. همچنین باید بدانیم که زبان ترکی در زمان سلجوقیان وارد این قسمت از ایران گردید.

بابک بارها سپاه خلیفه‌ی عباسی را که دژ و استحکامات گوناگون داشت و عموماً از غلامان ترک آسیای مرکزی بودند، شکست داده بود. وی با مازیار حاکم تبرستان (مازندران) و افشین، یکی از سرداران خلیفه در ارتباط بود. مازیار به دلیل همسایگی با طاهریان از دور و در ظاهر احترام خلیفه را داشت تا فرصت مناسب را به دست آورد. ولی افشین باورمند به دگرگونی قدرت از درون خلیفه‌گری بود (اصلاح طلبان امروزی) و بهمین جهت خود را به خلیفه نزدیک کرده بود. ولی خلیفه از همه چیز با خبر بود و برای از بین بردن اراده‌ی مبارزه و آزاده‌گی در میان ایرانیان که فریاد می‌زدند:

"اسلام و حکومت اعراب باید گور خود را از ایران گم کند"



افشین را به جنگ بابک خرم‌دین فرستاد. افشین در ظاهر امر برای حمایت از بابک با خلیفه‌ی بغداد همکاری کرد، ولی بابک به دلیل از دست دادن چند تن از افسران و برای تقویت نیروهای خود به ارمنستان رفت که در آنجا به دام خیانتکاران و مزدوران خلیفه افتاد و گرفتار شد و تحویل افشین گردید. افشین نیز مرتکب بزرگترین اشتباه زندگی خود گشته و بجای ایستادن در کنار بابک و مازیار در آن لحظه‌ی حساس، در کنار خلیفه ایستاد و ناگزیر راهی جز تحویل بابک به خلیفه نداشت.

خلیفه‌ی مسلمین بابک را به طرز دلخراشی که تاریخ‌نویسان آن زمان نگاشته‌اند و در تاریخ طبری نیز آمده است، سلاخی کرد، ولی بابک پس از بریدن دست راستش توسط جلاد خلیفه، با دست چپ از خون خود برگرفت و در چهره‌اش مالید. در جواب خلیفه که پرسید دلیل ملیدن خون به چهره‌ات چیست، پاسخ داد: نمی‌خواهم که هم میهنانم جهره‌ی مرا زرد ببینند و تو فکر نکنی که من در لحظه‌ی مرگ از تو ترسیده و رنگ باختم. و تا جان در بدن داشت خود را نباخت و تا آخرین نفس فریاد میزد:

"اسلام و حکومت اعراب باید گورشان را از ایران گم کنند"

مازیار نیز با خیانت برادرش دستگیر و در سامره (پایتخت جدید حکومت اعراب) به شکل دلخراشی کشته شد و جسدش را در کنار استخوانهای بابک به دار آویختند.

سپس نوبت به افشین رسید و به استناد ضرب المثل معروف **(آنکه با مادر خود زنا کند، با دیگران چه‌ها کند)**، او را در بغداد گرفتند و خلیفه تماسهای پیشین او با مازیار و بابک خرم‌دین را رو کرد و دستور داد که افشین را در سیاهچالی زندانی و بدون آب و خوراک رها کردند تا از گرسنگی جان سپرد. جنازه وی را هم در کنار آرامگاه آن دو تن دیگر (بابک و مازیار) در بیرون از سامره به دار آویختند.

تا مدتهای زیادی ایرانیان در حاشیه سامره و در کشتارگاه بابک و مازیار، قهرمانان ملی گردهم آمده و آخرین سروده‌ها و پیام پایانی این دو قهرمان جان‌باخته در راه میهن را زمزمه می‌کرده‌اند که:



"اسلام و حکومت اعراب باید گور خود را از ایران گم کنند"

با گذشت زمان امیدها به ناامیدی تبدیل گشت و کم کم پیام بابک به فراموشی سپرده شد و ۱۲۰۰ سال پس از شورش بابک ملت ایران هنوز در خواب زمستانی بسر میبرند. درود به روان پاک بابک خرمدین و مازیار، درود به ملت قهرمان ایران و فرزندان زرشت بزرگ، درود به مبارزین و ایرانبانان راستین که پس از گذشت ۱۴۰۰ سال، رسیدن به آرمانهای بزرگ بابک خرمدین و مازیار را هدف مقدس خود قرار داده و فریاد برآورده‌اند:

"اسلام و حکومت اعراب باید گور خود را از ایران گم کنند"

نوشیروان – بنیاد ایرانبانان

سه شنبه، ۲۸ شهریور ۲۵۶۶ شاهنشاهی | ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۶ مسیحی

